

سیمای سلسله‌ی کرد شیعه‌مذهب آل حسنویه در عصر آل بویه

زهرا قیداری
دبیر تاریخ شهرستان بیجار

کرج، دیناوند، ری، اصفهان، ماسبدان، قزوین، کاشان، صیمره، اوه، ساوه و ابهر» [یعقوبی، ۱۳۴۷: ۴۲].
با توجه به مطالب مذکور، گویا در اواخر دوره‌ی سلجوقی به ولایت واقع در میان آذربایجان و خوزستان، یعنی ولایات همدان، دینور و کرمانشاه در مشرق زاگرس و ولایت شهرزور در مغرب آن، عنوان «کردستان» اطلاق شده است. اما اولین بار نام کردستان در کتاب **حمدالله مستوفی** (متوفای ۷۴۰ق) دیده می‌شود (مستوفی، ۱۳۶۲: ۲۲، ۲۸ و صفحات متعدد کتاب).

خاستگاه آل حسنویه

خاستگاه اولیه و دقیق این خاندان در حاله‌ای از ابهام فرو رفته است. در متون جغرافیای تاریخی زیر، توضیحاتی درباره‌ی ایالت‌های گوناگون ایران آمده و به برخی اشاره شده که تحت حاکمیت اصلی این خاندان قرار داشته است؛ از جمله قلعه‌ی سرماج و شهرزور که به اختصار به هر یک اشاره می‌کنیم.

قلعه سرماج: ظاهراً قلعه‌ی بزرگ سرماج در مجاورت دینور بوده است [السترنج، ص ۲۰۴]. دور قلعه را خندقی محصور می‌کرده است که هنگام تهاجم دشمن و در صورت احتیاج، از آبی که از بالای روستا جریان دارد، در آن می‌ریختند [افشار سیستانی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۵۶۰]. این قلعه را **حسنویه بن حسین** که به سال ۳۶۹ در آنجا وفات یافت، از سنگ‌های تراشیده ساخته بود [السترنج، ۱۳۶۷: ۲۰۱]. در حال حاضر

جغرافیای تاریخی حوزه‌ی فرمانروایی آل حسنویه

ناحیه‌ای که امروز «کردستان» نامیده می‌شود، تا قرن هفتم هجری به اسامی متفاوت خوانده شده است. توضیح آن که در نیمه‌ی دوم قرن پنجم هجری که سلجوقیان بر تمام مغرب ایران استیلا یافتند و همدان را پایتخت خود قرار دادند، نفوذ و استیلای آن‌ها تا بین‌النهرین، مقر خلافت عباسی نیز رسید و از مقام خلافت لقب «سلطان‌العراقین» به آنان اعطا شد که با وضع آن‌ها مناسب به نظر می‌رسد. از این لقب چنین فهمیده می‌شود که مقصود از عراق دومی، ایالت جبال است؛ یعنی همان‌جا که مقر سلاطین سلجوقی بود. از این رو مردم برای این که این عراق با عراق اصلی (قسمت سفلی بین‌النهرین) اشتباه نشود، آن‌جا را «عراق عجم» نامیدند.

به‌هرحال، ظاهراً پس از حمله‌ی مغول، اسم جبال برای این ناحیه دیگر استعمال نشد و **حمدالله مستوفی** که در قرن هشتم می‌زیست، هیچ‌جا این اسم را ذکر نمی‌کند [السترنج، ۱۳۶۷: ۲۰۱].

ناحیه‌ی کوهستانی پهناوری که یونانیان آن را «مدیا» می‌گفتند و از غرب به جلگه‌های بین‌النهرین و از شرق به کویر بزرگ ایران محدود بود، نزد جغرافی‌نویسان عرب به «ایالت جبال» معروف شد [همان، ص ۲۰]. شهرهای این ایالت بزرگ با اختلاف در کتب جغرافیای تاریخی قرن سوم تا هفتم هجری ذکر شده است که برخی از آن‌ها عبارت‌اند از: «شهرزور، قصرشیرین، دسکره، خانقین، سیروان، قرماسین، شبداز، ضفه، دُکان، نهاوند، زبیدیه، کاخ یزید، مَرخ‌القلعه، دینور، اسدآباد،

۱۳۶۷: ۲۰۶ (پاورقی).

بقایای قلعه‌ی سرماج در روستای سرماج از توابع بخش هرسین هنوز باقی است. خانه‌های روستاییان بر قسمت اعظم این قلعه پی‌افکنده شده‌اند [افشار سیستانی، ۱۳۷۱، ج ۱: ۵۶۰].

حکام آل حسنویه

برخی از مورخین بانی این سلسله را **امیرحسین برزینی**، پدر **حَسَنُویَه** (حَسَنُویَه یا حَسَنُویَه) دانسته‌اند که در سال ۲۳۰ هجری قمری با بهره‌گیری از ضعف خلفای بنی‌عباس در ناحیه‌ی کوهستانی قرمیسین (کرمانشاه) و لرستان، سلسله‌ای بنیان گذاشت که به نام «حسینیّه» معروف شد [صدفی، ۱۳۲۵ هـ.ق، ج ۱: ۴۲۹]. هیچ‌گونه اطلاعات و اخباری از امیرحسین برزینی در منابع و مأخذ به‌دست نیامد. از میان این خاندان چند تن به حکومت رسیدند؛ از آن جمله‌اند:

شهرزور: در چهار منزلی شمال دینور، ولایت شهرزور در ناحیه‌ای به همین اسم واقع بود [سترنج، ۱۳۶۷: ۲۰۵]. به گفته‌ی **اصطخری** (تولد ۳۴۶ق)، از نظر نژادی در این شهر غلبه با کردان است [اصطخری، ۱۳۶۸: ۱۶۵].

صاحب «شرف‌نامه»، خاندان **حسَنُویَه بن حسین برزیکانی** را از جمله حکام دینور و شهر زول (شهر زور) عنوان کرده است [بدلیسی، ۱۳۷۳: ۲۸].

حمدالله مستوفی در وجه تسمیه‌ی این شهر گوید: «... پیوسته حکامش اکراد بوده‌اند. هرکس را که زور بیشتر بوده، حاکم آن‌جا می‌شده و مستولی گشته...» [مستوفی، ۱۳۶۲: ۱۰۸]. و: «به حکم تدبیر و رأی، آن ولایت را به حیظه‌ی تصرف در آورده، حاکم به استقلال شده، و چون چند وقت حکومت نموده، به ناکام دل از ولایت شهر زور بر کنده و روی به شهرستان عدم نهاده» [بدلیسی، ۱۳۷۳: ۱۱۸].

به گفته‌ی **مینورسکی** در دشت پهناور شهرزور (۵۰ تا ۵۰ کیلومتر) ده‌ها خاکریز قدیمی بریاست و محل حکومت‌نشین آن هنوز شناخته نشده است. در آخرین بار، **هرتسفلد** آن را با «خرمال» (گلنبر قدیم و شاید غلام بر) یکی دانسته است. این مکان در حقیقت به «کوه زلم» واقع در رشته‌کوه بزرگ مرزی ایران و عراق پیوسته است [ابودلف، ۱۳۵۴: ۱۱۵]. شهرزور در حال حاضر منطقه‌ی کوچکی در کردستان نزدیک حدود ترکیه در شرق سلیمانیه‌ی عراق است [همان، ص ۳۸ (پاورقی)] و همان نام سابق خود را حفظ کرده است. اما شهر قدیم در محل خرابه‌هایی است که امروز «یاسین تپه» نامیده می‌شود [سترنج،

۱. **حسَنُویَه بن حسین** (۳۶۹-۳۴۸)

۲. **بدر بن حسَنُویَه** (۴۰۵-۳۶۹)

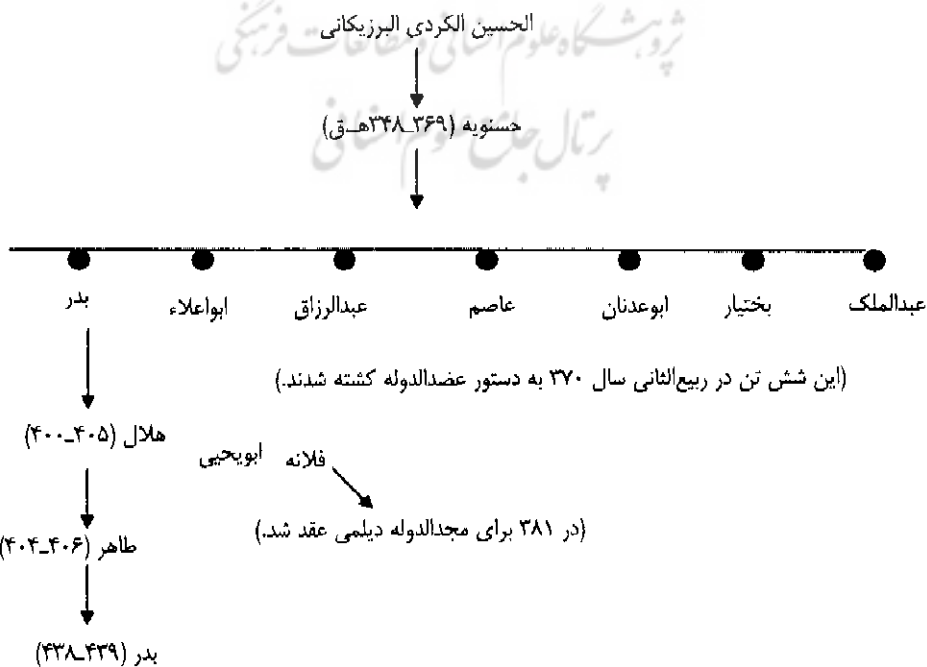
۳. **هلال بن بدر** (۴۰۵-۴۰۰)

۴. **طاهر بن هلال** (۴۰۶-۴۰۵) [ابن یول، ۱۳۶۳: ۱۲۵].

و نیز **بدر بن طاهر بن هلال** که در سال ۴۳۷ از طرف **ابراهیم ینال** حکومت دینور و قرمیسین یافت [غفاری قزوینی، بی‌تا] و به سال ۴۳۹ در قلعه سرماج بدرود حیات گفت [ابن خلدون، ۱۹۵۸، ج ۴: ۱۱۰۸].

با قتل طاهر، دفترچه‌ی امارت سلسله حسنویه بسته شد. هرچند شعبه‌ی دیگری از اکراد برزیکانی حکومت کردند، اما عظمتی به هم نزدند. آخرین امیراکراد **دیسیم بن ابی‌الغنائم** نام داشت که متصرفات وی به‌دست دیلمیان گشوده شد و به این ترتیب حکومت ۱۳۰ ساله‌ی اکراد برزیکانی خاتمه یافت [رشید یاسمی، ۱۳۸۳: ۱۸۴].

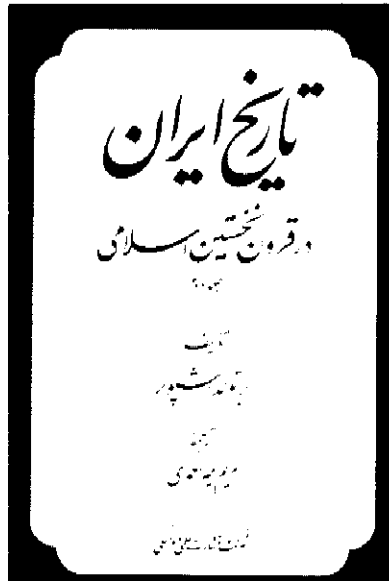
شجره‌نامه‌ی این طایفه از این قرار است [زامباور، ۱۹۵۲م: ۳۲۱]:



امرای آل حسنویه

چنان که گفتیم، برخی از مورخین بانی این سلسله را امیرحسین برزینی، پدر حسنویه دانسته‌اند که در سال ۳۳۰ با بهره‌گیری از ضعف خلفای عباسی، فرمانروایی خود را در شهرزور استوار کرد و به توسعه قلمرو خود پرداخت. خلیفه بغداد از قدرت و سلطه‌ی امیرحسین بیمناک شد و نیرویی برای دفع او فرستاد. اما این نیرو شکست فاحشی خورد و آنچه داشت، به دست امیر حسین افتاد [صدفی، ۱۳۲۵هـ.ق، ج ۱: ۴۲۹].

درباره‌ی زندگی امیرحسین اطلاعات چندانی در دسترس نیست. مرگ وی را در سال ۳۴۸ نوشته‌اند که پس از آن حکمرانی به فرزندش حسنویه انتقال یافت.



شکست بختیار منجر شد. این فتح، قدرت و نفوذ و شهرت حسنویه را بیش از پیش افزود. سرانجام در سال ۳۵۷ بختیار چاره‌ای جز آشتی و صلح ننید و این دو با هم متفق شدند [زکی، ۱۳۵۰هـ.ق، ج ۲: ۹۴ و ۹۵].

الف) حسنویه و رکن‌الدوله دیلمی
آورده‌اند که در ایام حکمرانی رکن‌الدوله، عده‌ای از کردان در نزدیکی شهری تعدادی از استرهای وی را به‌زور از آن خویش ساختند. چون این خبر به وی رسید، از تعداد استرها پرسید. گفتند: شش رأس. سپس سؤال کرد که کردان چند نفر بودند. گفته شد: هفت نفر. آن‌گاه گفت: «این تعداد استر بین ایشان اختلاف ایجاد کند. بهتر آن بود که استرها به تعداد ایشان می‌بود» [ابن مسکویه، ۱۳۳۳هـ.ق، ج ۲: ۲۷۰ و

۲۷۱].

به‌رحال رکن‌الدوله سیاستی ملایم در خطه‌ی غربی با کردان داشت، زیرا وی بیشتر دل‌مشغول اوضاع و احوال امتداد مرزهای شرقی قلمرو خویش بود. از این گذشته، کردان بر جاده‌ی پراهمیتی که فلات ایران را به بغداد متصل می‌کرد، تسلط داشتند و سپاهسانی که می‌باید از بغداد به یاری رکن‌الدوله بشتابند، الزاماً از این جاده می‌گذشتند. تنها هنگامی که اوضاع در مرزهای شرقی تا اندازه‌ای انتظام می‌یافت، می‌توانست به اقداماتی قاطع‌تر بر ضد کردان مبادرت ورزد [افری، ۱۳۷۲: ۲۴۱].

اما سرانجام روابط این دو نیز به تیرگی گرایید. در علل این مسئله دلایلی در منابع آمده است که به اختصار از این قرار است: حسنویه از قافله‌هایی که بر او می‌گذشتند، چیزی به‌عنوان نگهبانی می‌گرفت و گاه خود راه‌ها را پرخطر می‌ساخت. چندی بعد، میان حسنویه و **سهلان بن مسافر** (امیر ناحیه‌ی جبال از طرف رکن‌الدوله) فتنه پدید آمد و کار به جنگ کشید. حسنویه او را شکست داد و یاران دیلمی او را در مکانی محاصره کرد. آن‌گاه خاک و هیزم بسیار گرد آورد و در نزدیکی آنان آتش زد. گرمای برخاسته از شعله‌های آتش با گرمای هوا، عرصه را بر یاران سهلان تنگ کرد و همگی سر تسلیم در برابر حسنویه فرود آوردند. حسنویه همه را اسیر کرد و بسیاری از ایشان را نیز کشت [ابن مسکویه، ۱۳۳۳هـ.ق، ج ۲: ۲۷۰ و ۲۷۱].

رکن‌الدوله به سبب عصبیتی که نسبت به دیلم داشت، از این واقعه به خشم آمد و وزیر نامی خویش، **ابوالفضل بن حسین**، مشهور به «ابن العمید»، منشی بلیغ و مشهور خویش را با لشکری به دفع حسنویه فرستاد. ابن‌العمید در این سفر با پسر خود **ابوالفتح علی** همراه بود. ابن‌العمید در راه رسیدن به همدان به علت نفوس درگذشت (۳۵۹). پسرش ابوالفتح بن عمید در برابر ۵۰ هزار دینار و تعداد بسیاری چهارپا

امیر حسنویه بن حسین (۳۶۹-۳۴۸)

حسنویه سرکرده سپاهی از اکراد برزیکانی بود که «برزینیه» نامیده می‌شدند و دایی‌های او، **ونداد و غانم**، پسران **احمد**، بر تیره‌ی دیگری از کردان به نام «عیشانیه» امارت داشتند و در نواحی دینور، همدان، نهاوند، صامغان و برخی نواحی آذربایجان تا حدود شهرزور، نزدیک به ۵۰ سال نفوذ و چیرگی داشتند. هر یک از آن دو، جماعتی عظیم از کردان را در فرمان خود داشتند [ابن‌اثیر، ۱۳۹۹هـ.ق، ج ۸: ۷۰۵].

برخی از مورخین حسنویه را معاصر با **معزالدوله دیلمی** (۳۰۳-۳۶۵) دانسته‌اند [زکی، ۱۳۵۰هـ.ق، ج ۲: ۹۴] و اخبار کمی از وی نقل کرده‌اند. عده‌ای نیز وی را هم‌عصر با **رکن‌الدوله دیلمی** (۳۲۲-۳۶۶) دانسته‌اند [ابن مسکویه، ۱۳۳۳هـ.ق، ج ۲: ۲۷۰ به بعد] و اخبار مربوط به حسنویه را ذیل وقایع زمان وی ذکر کرده‌اند.

معزالدوله طی دو مرحله با حسنویه وارد نبرد شد. در مرحله اول حسنویه سپاه وی را شکست داد و غنائم زیادی به‌دست می‌آورد. و در مرحله‌ی دوم، فرمانروای دیلمی در شرایطی با فرمانروای کرد جنگید که برادر وی از نواحی گرگان سخت مورد تعرض قرار گرفت و از معزالدوله کمک خواست. معزالدوله نیز به ناچار با حسنویه صلح کرد و قرار بر این شد که مبلغ ۵۰ هزار سکه‌ی طلا به نام غرامت جنگی به امیر کرد بپردازد و در ضمن، در خطبه با نام وی نام حسنویه نیز خوانده شود. به این ترتیب حکومت برزیکانی با دولت آل‌بویه بنای اتحاد و دوستی نهاد و حسنویه قوای دفاعی خود را برای کمک به معزالدوله در جنگ گرگان بسیج کرد.

بعد از معزالدوله، میانه‌ی پسرش (عزالدوله بختیار) با حسنویه به‌هم خورد و در سال ۳۵۶ جنگ سختی بین آن‌ها درگرفت که به

پل گاومیشان بر رود سیمره. منطقه پلدختر



بیرون شده، راهی خلوان گردد و سرانجام در پی کشتن برخی از پسران حسنویه و برکشیدن و تقویت نمودن برخی دیگر، توانست ذخایر حسنویه را به تاراج ببرد [ابن مسکویه، ۱۳۳۳هـ.ق، ج ۲: ۴۱۶-۴۱۵].

ج) درگذشت حسنویه و اخلاق و صفات وی

حسنویه روز شنبه سوم ربیع‌الاول سال ۳۶۹ در قلعه‌ی سرماج به مرگ ناگهانی (سکته) درگذشت. او اموال و دارایی فراوانی در قلعه‌ی سرماج اندوخته داشت. با این حال بسیار کنیزالصدقه بود و هر سال مبلغ کنیزی به رسم نذر به حرمین شریفین ارسال می‌کرد [ابن جوزی، بی‌تا، ج ۱۴: ۲۷]. حسنویه را امیری شکوهمند و سیاستمدار وصف کرده‌اند که همراهان خود را از دستبرد به اموال مردم باز می‌داشت [ابن اثیر، ۱۳۹۹هـ.ق، ج ۸: ۶۰۵].

به نوشته‌ی صاحب کتاب «حبيب السیر»: «وی هرگز نسبت به ملوک دیلم مراسم اطاعت مرعی نمی‌داشت، بلکه پیوسته نقش مخالفت بر لوح خاطر می‌نگاشت» [خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۲: ۴۲۸].

۲. ناصرالدوله ابوالنجم بدر بن حسنویه (۴۰۵-۳۶۹)

بدر پس از مرگ پدر در سال ۳۶۹ با عصیان و تمرد برادرانش (ابوالعلاء، عاصم، عبدالرزاق، ابوعدنان، بختیار و عبدالملک) مواجه شد. موضع‌گیری برادران وی در برابر عضدالدوله دیلمی سبب گردید تا فرمانروای دیلمی سودای از بین بردن آن‌ها را در سر بیورواند. بدین سبب با برکشیدن و مورد محبت قرار دادن بدر و دو برادر دیگر وی (عاصم و عبدالملک)، سایر برادران بدر را کشت [رودزوری، ۱۳۳۴هـ.ق: ۹]. به تعبیر **خواند میر**: «بدینسان هلال اقبال بدر به مرتبه‌ی بدریت رسیده، برتو معدلت بر جبال انداخت» [خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۲: ۴۲۸].

فخرالدوله بسر رکن‌الدوله (و برادر عضدالدوله) که در پی حمله‌ی عضدالدوله به منطقه‌ی جبال به نزد قابوس بن وشمگیر زیاری پناه برده بود، در سال ۳۷۲ پس از مرگ عضدالدوله و مؤیدالدوله، با

و هدایای دیگر که بهای مجموع آن‌ها به ۱۰۰ هزار دینار می‌رسید، با حسنویه صلح کرد و کار جمع‌آوری مالیات را به وی واگذار کرد و مالا نوعی استقلال مالی به او داد [همان، ص ۲۸۱]. در مورد علل اختلاف بین حسنویه و رکن‌الدوله، برخی از مورخین صلح و اُستی حسنویه با برادرزاده‌ی رکن‌الدوله، یعنی عزالدوله بختیار (در سال ۳۷۵) را عنوان کرده‌اند [زکی، ۱۳۵۰هـ.ق، ج ۲: ۹۵].

ب) حسنویه و عضدالدوله دیلمی

فنا خسروین رکن‌الدوله، ملقب به عضدالدوله (۳۷۲-۳۲۴ق)، بر خلاف پدر خود با گردان به سختی رفتار می‌کرد و قصد تنبیه و استیصال آنان را داشت. حسنویه در بیکار بین عضدالدوله و عزالدوله بختیار (پسر معزالدوله) هم پیمان و معتمد عزالدوله بود. اما به‌رغم نیروهای کمکی حسنویه، عزالدوله از عضدالدوله شکست خورد و سرانجام به‌دست وی کشته شد [ابن اثیر، ۱۳۹۹هـ.ق، ج ۸: ۶۷۱-۶۷۲]. این امر را می‌توان یکی از عوامل اختلاف بین عضدالدوله و حسنویه و متعاقب آن زیرکی روان‌شناسانه اما توأم با سخت‌دلی هراس‌انگیز عضدالدوله نسبت به برخی از پسران حسنویه پس از مرگ وی به‌شمار آورد.

خاتمه دادن به تحریکات اکراد برزیکانی و بنی‌حسنویه در بلاد کوهستانی مجاور عراق امری بود که نزد عضدالدوله برای تأمین نظم و آرامش در مرزهای عراق ضرورت داشت. با آن‌که حسنویه مقارن پیروزی عضدالدوله، در عراق در قلعه‌ی سرماج به مرگ ناگهانی درگذشت (۳۶۹) [همان، ص ۷۰۵]، باز نزد عضدالدوله این لشکرکشی ضرورت داشت؛ زیرا به وی امکان می‌داد تا فرمانروایی خود را به‌عنوان امیرالامرای خاندان بویه در ولایات جبال نیز مثل ولایات فارس و عراق تثبیت کند. به علاوه، اختلاف پسران حسنویه و شاید شهرت خزاین و ذخایر قلعه‌ی سرماج که مقر حکومت و محل اقامت حسنویه بود، عواملی بودند که موجب شدند، عضدالدوله به قصد دینور - مرکز حکومت سلسله‌ی حسنویه - روز دوشنبه سوم ذی‌الحجه سال ۳۶۹، با سپاهی گران از بغداد

کمک صاحب‌بن عباد (وزیر مؤیدالدوله) بار دیگر امارت یافت و صاحب را به وزیری خویش برگزید [ابن‌اثیر، ۱۳۹۹هـ.ق، ج ۹: ۱۹۷-۱۹۶]. روابط بدر با فخرالدوله صلح‌آمیز و حسنه بود؛ چنان‌که ابن‌اثیر می‌گوید: «دوستی و همدستی فخرالدوله با بدر بن حسنی که یگانه وارث پدرش بود، تا به آخر پاییده، وی در غوامض امور رأی و نظر صائب بدر را طلب می‌کرد» [همان، ص ۳۱].

اما این دوستی سبب رنجش خاطر پسر عضدالدوله، یعنی شرف‌الدوله شد. وی نیز منتظر فرصتی بود که از بدر انتقام بگیرد. تا این‌که در بغداد استقرار یافت. آن‌گاه سپاهی به فرماندهی قراتکین جهشیاری عازم

نبرد با بدر ساخت. سیاست جنگی کارآمد و راهبرد زیرکانه‌ی بدر (یعنی عقب‌نشینی تعدمی و تصنعی وی) سبب شکست قراتکین شد [ابن‌خلدون، ۱۹۸۵م، ج ۴: ۱۹۸۴].

این پیروزی، مقدمه‌ی شوکت و استقلال سلطنت بدر را فراهم ساخت و دوباره حکومت برزیکانی شکوه و اقتدار از دست رفته‌ی خود را باز یافت. از آن پس بدر توانست حوزه‌ی نفوذ خود را در مناطق جنوبی کوهستان‌های کردنشین توسعه دهد. این در حوالی بود که حیثیت آل‌بویه هم‌چنان روبه‌زوال می‌رفت. به‌ویژه با مرگ شرف‌الدوله و جانشین بهاء‌الدوله، سقوط آل‌بویه بیشتر آشکار شد.

موقعیت روبه‌توسعه‌ی بدر سبب شد، بهاء‌الدوله در تسخیر خوزستان و فارس در سال ۲۸۸ از وی یاری بخواهد [روذراوری، ۱۳۳۴هـ.ق: ۳۱۰]. اما این اتحاد دیری نپایید و جنگ کشیده شد سرانجام بین آن‌ها یمان متارکه‌ی جنگ منعقد شد [ابن‌اثیر، ۱۳۹۹هـ.ق، ج ۹: ۱۹۷-۱۹۶]. این بدریه حسنیه فرصت داد که اندکی بعد از آن در کشمکش‌های خانوادگی آل‌بویه دخالت کند؛ یعنی در تحریکات سیده‌خاتون که دو پسرش مجدالدوله و شمس‌الدوله را متناوباً به‌عنوان حاکم منصوب می‌کرد، اما خود تدبیر دولیتن را بر عهده داشت و بر هر دو فرمان می‌راند [همان، ص ۷۰].

سرانجام در پی توطئه‌های درباریان، سیده‌خاتون به ناچار به دربار بدر در بروجرد پناهنده شد و به کمک وی قدرت از دست رفته‌ی خویش را بازیافت. شمس‌الدوله (دست‌نشانده و مورد حمایت سیده‌خاتون)، در سال‌های حکمرانی خویش، مراتب امتنان و قدردانی از بدر را به‌جای می‌آورد؛ چنان‌که او را «مولای وریمی، ناصرالدین والدوله ابوالنجم مولای امیرالمؤمنین» [مجهول‌المؤلف، بی‌تا: ۳۹۸]. خطاب می‌کرد. این لقب از سوی خلیفه‌ی بغداد، القادریالله عباسی به همراه خلعت و درفش امارت در سال ۳۸۸ به بدر اعطا شده بود [ابن‌جوزی، بی‌تا، ج ۱۵: ۱۵۱].



پیشانی اوضاع دارالخلافه‌ی بغداد و دگرگونی در کار حاکمان ولایات متعدد، برخی از حاکمان کوچک چون بدر را وا می‌داشت تا از وزیران فراری از بغداد یا دربار آل‌بویه نگاه‌داری کنند تا در موقع مناسب، به‌وسیله‌ی پس فرستادن آن‌ها (با توجه به ناآرامی‌هایی که این واقعه به دنبال داشت) به دربار، موقعیت خود را در آن‌جا تضمین کنند [اشپولر، ۱۳۳۳، ج ۲: ۱۰۸]. چنان‌که در سال ۳۸۹، یکی از پسران عزالدوله بختیار [روذراوری، ۱۳۳۴هـ.ق: ۳۲۷] (به‌نام ابوالقاسم) و در سال ۳۹۳ ابوالعباس ضبّی (وزیر فخرالدوله دیلمی) [یاقوت حموی، ۱۲۲۹هـ.ق، ج ۲: ۱۰۵-۱۰۴] به اتهام مسموم ساختن برادرزاده‌ی مادر مجدالدوله و پرداخت ۲۰۰ هزار دینار [ابن‌فوطی، بی‌تا، ج ۱: ۱۴].

در بروجرد به دربار بدر پناهنده شدند. و چنان‌که ذکر شد، سیده‌خاتون نیز برای احیای قدرت و شوکت از دست رفته‌ی خویش به دربار فرمانروای کرد پناهنده گردید [محمل‌التواریخ و القمص، بی‌تا: ۳۹۸].

ابوالنجم ناصرالدوله تا سال ۴۰۰ هجری قمری در کمال عزت و استقلال به فرمانروایی خود مشغول بود. اما از آن به بعد هلال، فرزندش که در سر هوای امارت داشت، در صدد ایزدای وی برآمد و در فرصتی که بدر به کمک سیده‌خاتون به جنگ با مجدالدوله رفته بود، طعیان کرد [همان، ص ۳۹۷]. هلال از مدت‌ها پیش کینه‌ی پدر را به دل داشت. زیرا مادر هلال از عشیره‌ی امرای کرد «شاذنجان» بود و بعد از تولد هلال، او را طلاق داد و بعدها که هلال بزرگ شد، چندان از پدر خود محبت نمی‌دید. اما سایر فرزندان را که از مادری دیگر بودند، همه‌گونه نوازش می‌کرد (به‌ویژه ابوعیسی را). ابن‌اثیر در این باره به داستانی اشاره دارد که: «روزی هلال با پدر به قصد شکار عازم شدند. شیر درنده‌ای دیدند. هلال بی‌اذن و اجازت پدر روبه‌جانب شیر نهاد و آن را کشت. بعد از این رویداد، بدر به خشم آمد و فرزند را چنین مورد خطاب قرار داد که: بدان ماند که فتح بزرگی کردی و چه تفاوت است بین شیر و سگ؟» این واقعه باعث شد که بدر به‌طور مصلحتی فرزند را از خویش دور سازد. [ابن‌اثیر، ۱۳۹۹هـ.ق، ج ۹: ۲۱۴-۲۱۳]. به گفته‌ی صاحب «حبیب‌السیر»: «محقّر ولایتی (در صامغان) که مبلغ ۲۰۰ هزار درهم از آن‌جا به حصول می‌پیوست، به وی داد و چون مبلغ مذکور به خرج هلال وفا نمی‌کرد، پیوسته متعرض هم‌وطنان شهرزور می‌شد» [خواند میر، ۱۳۳۳، ج ۲: ۴۳۸].

حاکم شهر زور، ابن‌ماضی، بدر را از تعرضات هلال به مردم این دیار مطلع کرد [ابن‌اثیر، ۱۳۹۹هـ.ق، ج ۹: ۲۱۴]. حتی پذیرفت، هر سال ۱۰۰ هزار درهم به هلال دهد تا متعرض او نشود [خواندمیر، ۱۳۳۳، ج ۲: ۴۳۸]. اما هلال نپذیرفت و سرانجام شهر زور را به تصرف خویش در آورد. ابن‌ماضی و پسرانش را کشت و دارایی آنان را به غارت برد. بدر از

آلبویه می‌فرستادند و پس از آن نیز خراج‌گزار سلاجقه بودند [روحانی، ۱۳۷۰، ج: ۳، ۹۹]. ناحیه‌ی شرقی را نیز آلبویه تصرف کردند [اذکابی، ۱۳۶۸، ج: ۱، ۶۸۶].

اخلاق و صفات بدر بن حسویه

الف) سلوک مذهبی

چنان‌که از پاره‌ای از تألیفات قرن چهارم هجری و پس از آن به‌دست می‌آید، بدر بن حسویه امیری با سیاست، مدبر، شجاع، عادل و نیز دارای همتی بلند و هوشی سرشار بود. از شیعیان با فضیلت و قدرت بود [امین، ۱۴۰۳-هـ.ق، ج: ۳، ۴۷۸] که هرساله برای نگرهبانانی کاروان حجاج، مبلغ ۵۰ هزار دینار اختصاص می‌داد. در زمان آلبویه، پیوسته به اماکن مقدسه‌ی مکه و مدینه اوقافی هدیه می‌شد. بدر نیز از طریق زائران بیت‌الله‌الحرام، هدایایی رسمی برای خانه‌ی خدا ارسال می‌کرد که سال‌به‌سال فزونی می‌یافت و در آن‌جا به مصرف مهاجرین و انصار می‌رسید [روذراوری، ۱۳۳۴-هـ.ق، ج: ۳، ۲۷۸]. حتی مبلغی نیز به عرب‌های میان راه مکه می‌داد تا حجاج خانه‌ی خدا را اذیت و آزار نکنند [ابن‌اثیر، ۱۳۹۹-هـ.ق، ج: ۹، ۱۴۴].

در قلمرو حکومتش تمام فقها، سادات، قضات، ایام و ضعیفان از بذل و بخشش او بر خوردار می‌شدند و نیز هرساله هزار دینار به ۲۰ نفر می‌داد تا به نیابت مادرش و عضدالدوله حج گزارند. هر جمعه ۱۰ هزار درهم به ضعیفان و زنان بی‌سرپرست می‌داد و هر سال سه هزار دینار طلا به کفش روزها می‌داد تا بین راه همدان و بغداد، به اصلاح کفش حجاج خانه‌ی خدا بپردازند. هر ماه نیز ۲۰ هزار درهم صرف کفن مردگان بینوا می‌کرد. در زمان حکومتش سه‌هزار مسجد و کاروان‌سرا برای افراد غریب ساخته شد [ابن‌عماد، بی‌تا، ج: ۳، ۱۷۳].

ب) سلوک سیاسی

از آن‌جا که امرا و سلاطین برای حفظ صلاحیت و هیبت سیاسی، نظامی و نگرهبانی حوزه‌ی فرمانروایی خویش به نظم و امنیت اجتماعی نیاز دارند و ظلم و تعدیات گروه‌های مختلف سبب نقصان یافتن حکومت است و موجبات اضمحلال سریع آن را مهیا می‌سازد، بدر بن حسویه نیز «قبایل و طوایف را از راهزنی و آشوب در راه‌ها بر حذر می‌داشت» [خواندمیر، ۱۳۳۳، ج: ۲، ۴۳۹]. حتی افراد قبیله‌ی وی نیز از این قاعده مستثنا نبودند.

گویند: زمانی بعضی از اطرفیانش به زارعین و مردم روستایی ستم و بیدادگری کردند و زراعت و کشت آنان را از بین بردند و بدر مطلع شد. روزی آن‌ها را به میهمانی فرا خواند و انواع طعام‌ها را برای آن‌ها مهیا ساخت، لیکن فرمان داد نان در سفره نگذارند. به انتظار نان نشستند. بدر از این فرصت استفاده کرد و به آنان گفت: «شما که نمی‌توانید بدون نان غذا بخورید، پس چرا به مزارع و کشتزارهای مردم تجاوز می‌کنید؟ اگر از امروز به بعد کسی از شما به زارع و کشاورزی تعدی

شنیدن این خبر سخت برآشفته و به فرزندانش نوشت که از این کارها دست بکشند و گرنه به سزای اعمالش خواهد رسید.

اما هلال به نصایح بدر گوش نسپرد و عصبان را بیشتر آشکار کرد. سرانجام پدر و فرزند در دینور رو در روی هم ایستادند. بعد از زد و خورد سختی، بدر اسیر شد، اما هلال در کمال فروتنی از پدر پوزش خواست، او را آزاد کرد و از وی خواست تا چون گذشته زمام امور را به‌دست گیرد و او را به سپهسالاری خود بپذیرد. بدر از روی خدعه و نیرنگ درخواست هلال را نپذیرفت و در جواب گفت: «من طاقت و توانایی امارت ندارم. تو بر این امر شایسته‌تری... برای من گوشه‌ای معلوم کن تا بدان‌جا روم و بقیه‌ی حیاتم را صرف طاعت و عبادت کنم.» هلال حرف پدر را پذیرفت و قلعه‌ای را به او اختصاص داد [ابن‌اثیر، ۱۳۹۹-هـ.ق، ج: ۹، ۲۱۴].

بدر به محض گوشه‌گیری و یافتن فراغت، نامه‌هایی به بزرگان دولت خود نوشت و آن‌ها را به طمع ثروت فراوان خویش به جنگ با هلال واداشت. سرانجام بدر با همراهی بهاءالدوله دیلمی بر فرزند غالب شد. هلال به اسارت درآمد و در بغداد به زندان افتاد [مجهول‌المؤلف، بی‌تا: ۴۰۰]. بدر بار دیگر به حکومت رسید، اما دیگر اعتبار و اقتدار و بسیاری از اموال و اعمال وی از دست رفته بود و انحطاط خاندان وی آغاز شده بود.

بدر در پی دست‌یابی به ناحیه‌ی حسین بن مسعود کردی، وی را در قلعه‌ی «کوسجه» در کنار سپیدرود در محاصره گرفت. چون مدت محاصره‌ی قلعه به‌طول انجامید و فصل زمستان نزدیک بود، سران و امیران گورانی سپاه بدر به تنگ آمدند و او را کشتند. حسین بن مسعود کردی دستور تمسیل و تکفین بدر را داد و پیکرش را به نجف‌اشرف روانه کرد و در آن‌جا به خاک سپردند [همان، ص ۴۰۱].

اوضاع سیاسی دولت حسویه پس از مرگ بدر

پس از کشته شدن بدر، نوه‌ی اول طاهر بن هلال که از خوف جد خود در نواحی شهرزور متواری شده بود، برای تصاحب ایالت خیال به پا خواست. طاهر پس از کروفری، از سپاه شمس‌الدوله دیلمی شکست خورد و در همدان زندانی شد. اموال و دارایی‌های بسیار وی را نیز به همدان حمل کردند [ابن‌خلدون، ۱۹۵۸، ج: ۴، ۱۱۰۰]. هلال فرزند بدر نیز به توصیه‌ی شمس‌الدوله و توسط طایفه‌ی فولادوند کشته شد [مجم‌التواریخ و القصص، بی‌تا: ۴۰۲-۴۰۱].

با بر اقتادن امارت خاندان حسویه، تبارشان از بین نرفت، زیرا تا دو سه دهه بازماندگان آل‌خاندان دست‌کم در ناحیه‌ای محدود که مرکز آن قلعه‌ی سرماج بود، فرمان راندند. اما قلمرو ایشان چندپاره شد. ناحیه‌ی غربی آن را «عنازیان» تصرف کردند که در واقع جانشینان بلافصل آل حسویه بودند [اذکابی، ۱۳۶۸، ج: ۱، ۶۸۶] و بیش از ۱۰۰ سال بر قسمت عمده‌ای از لرستان شمالی، قرمیسین، حلوان، شهرزور و صامغان فرمانروایی کردند و خراج خود را در آغاز به دربار سلاطین

کند، کيفرش مرگ است» [رودراواری، ۱۳۳۴هـ.ق، ج: ۳، ۲۸۸]. قلمرو حکومت بدر کاملاً در امن و آسایش بود، به طوری که اگر باری می‌افتاد، صاحبش آن را رها می‌کرد و می‌رفت و باز می‌گشت و آن بار را می‌برد؛ بدون آن که مورد تعدی قرار گیرد. آورده‌اند که روزی بدرین حسویه به مردی هیزم‌کن برخورد که زیر بار هیزم گریه می‌کرد. بدر علت تأثرش را پرسید. او پاسخ گفت: «دو گرده نان به دستم بود و می‌خواستم با پول این هیزم قوت خود و عیالم قرار دهم، ولیکن یکی از سواران و سپاهیان آن گردها را از من گرفت.» بدر گفت: «او را می‌شناسی؟» عرض کرد: «اگر ببینم، می‌شناسم.» فرمان داد او را در مسیر و راه باریکی قرار دادند و سپس امر کرد تمام سواران از آن راه بگذرند تا متجاوز را شناخت. فرمان داد آن سوار از اسب پایین آید و بار هیزم را بر دوش گیرد و در شهر بگرداند. سپس آن را بفروشد و قیمتش را به صاحبش بدهد. هر چند آن سوار التماس کرد که از این کيفر چشم‌پوشی کند و حتی حاضر شد در مقابل وزن هیزم درهم دهد، بدر نپذیرفت تا فرامش انجام گرفت. از آن پس کسی جرئت نکرد کمترین تجاوز و ظلمی در حق دیگری روا دارد [ابن جوزی، بی‌تا، ج: ۱۵، ۱۰۵].

امرای آل بویه نیز از رأی صائب و سدید بدرین حسویه بی‌نیاز نبودند. به گفته‌ی ابوشجاع، سیده‌خاتون (مادر شمس‌الدوله و مجدالدوله دیلمی)، بدر را بسیار محل اعتماد و وثوق خویش می‌دانست؛ چنان که هیچ امری را بی‌مشورت و صلاح‌دید وی حل و فصل نمی‌کرد. در زمان نیابت سلطنت سیده‌خاتون، سلطان محمود غزنوی قدرتی به هم رساند و قصد تصرف مستملکات وی را کرد و فرستاده‌ای به دربار گسیل داشت. سیده‌خاتون طی نگاشتن نامه‌ای، صلاح کار خویش را از بدر خواست.

بدر در جواب نوشت که فرستاده‌ی محمود غزنوی را به نزد وی بفرستد. در پی این امر، بدر به فرماندهان لشکر و سواران قبایل فرمان داد، سپاه و افراد قبیله و طایفه خویش را در مسیر فرستاده‌ی محمود به حالت آماده نگه دارند. با این تمهیدات، فرستاده‌ی محمود، کثرت افراد قبایل و سازوبرگ جنگی سپاه بدر را منزل به منزل مشاهده کرد و چون به نزد بدر آمد، به دوراندیشی و حسن سیاست وی واقف گشت و هیبت و شکوه حکومت آل بویه در نظرش جلوه کرد [رودراواری، ۱۳۳۴هـ.ق، ج: ۳، ۲۹۰].

بدرین حسویه در امور لشکری و در جنگ‌ها نیز دارای نبوغ و رشد سیاسی قابل ملاحظه‌ای بود و از سیاست و کاردانی بهره‌ی کافی داشت. چنان که در نبرد با سپاه شرف‌الدوله به فرماندهی قراتکین جهشیری در سال ۳۷۷، به حیل‌های متوسل شد که سبب شکست سپاه شرف‌الدوله گردید [ابن اثیر، ۱۳۹۹هـ.ق، ج: ۹، ۵۲].

توجه آل حسویه به امور عمرانی

با تمام هرج و مرج و درگیری که بازماندگان دیلمیان از سوی و عمال خلفای عباسی از سوی دیگر به وجود آورده بودند، امرای حسویه از ایجاد ابنیه‌ی خیریه، مساجد، مقابر (از جمله مقبره‌ی زیدبن علی (ع))،

پل و... در منطقه‌ی تحت فرمان خود غافل نبودند. چنان که هم‌اکنون بقایای پل‌های کلهر (۳۷۴)، کرودختر، کشکان، گاویشان و کاکارضا در منطقه‌ی لرستان [ایزدینا، ۱۳۶۳] (پایه‌های اولیه‌ی پل‌های کرودختر و گاویشان مربوط به دوره‌ی ساسانی است) که کتیبه‌های آن‌ها به نام‌های «بدرین حسویه» مزین است، از پس قرون و اعصار بازگو کننده‌ی عمارت دوستی این امیر کرد است.

جامع دینور و کرمانشاهان و... تا قرن‌ها پس از انقراض این سلسله، از آثار قابل توجه برای واردین، حجاج و حکمرانان بود.

پی‌نوشت

1. media

منابع

۱. ابن‌اتر، الکامل فی‌التاریخ (ج: ۸)، دار صادر، بیروت، ۱۳۹۹هـ.ق.
۲. خواندمیر، حسیب‌السیر فی‌اخبار افراد بشر (ج: ۲)، انتشارات کتابخانه‌ی خيام، ۱۳۳۳.
۳. ادکای، رویز، دایره‌المعارف بزرگ اسلامی (ج: ۱)، زیر نظر کاتلم موسوی بختوردی، مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی، چاپ اول، ۱۳۶۸، مقاله‌ی آل حسویه.
۴. استرین‌گای، جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه‌ی محمود عرفان، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۷.
۵. یعقوبی، احمدبن‌ابی یعقوب، البلدان، ترجمه‌ی دکتر محمدابراهیم آیتی، نگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷.
۶. مستوفی، حمدالله، زمه القلوب، به سعی و اهتمام کای‌استرینج، چاپ‌خانه‌ی ارمنان، چاپ اول، ۱۳۶۲.
۷. افشار سبستانی، ایرج، کرمانشاهان و تمدن دیرینه‌ی آن (ج: ۱)، انتشارات زرین، چاپ اول، ۱۳۷۱.
۸. اصطخری، ابواسحق ابراهیم، المسالك و المعالك، به اهتمام ایرج افشار، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۸.
۹. بدلیسی، امیر شرف‌خان، شرف‌نامه، تاریخ مفصل کردستان، با مقدمه و تعلیقات وفهارس به قلم محمد عباسی، نشر حدیث، چاپ سوم، ۱۳۳۳.
۱۰. ابودلف، مسمر بن مهلهل خزرجی، سفرنامه‌ی ابودلف در ایران، تعلیقات میونسکی، ترجمه‌ی سید ابوالفضل طباطبایی، انتشارات زوار، چاپ دوم، ۱۳۵۲.
۱۱. صدیقی، زرقی‌الله منقریوس، تاریخ دول‌الاسلام (ج: ۱)، چاپ‌خانه‌ی هلال، مصر، ۱۳۳۵/۱۹۱۷م.
۱۲. لیب‌بول، استنلی، طبقات سلاطین اسلام، ترجمه‌ی عباس اقبال، انتشارات دنیای کتاب، چاپ دوم، ۱۳۲۳.
۱۳. غفاری، فروزنی، احمد، تاریخ جهان‌آرا، به کوشش استاد محسن مینوی، کتاب‌فروشی حافظ.
۱۴. ابن‌خلدون، عبدالرحمن بن‌خلدون، کتاب‌العبر (ج: ۴)، دارالکتاب لبنان، ۱۹۵۸م.
۱۵. رشید باهمی، علامه‌رضا، کرد و بیوستگی نژادی و تاریخی او، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۶۳.
۱۶. زاماور، ادوارد فون، منجم‌الانساب و الاسرات الحاکمه فی‌التاریخ الاسلامی، چاپ‌خانه‌ی دانشگاه فواد اول، ۱۹۵۲.
۱۷. زکی، محمدامین، کورد و کوردستان (ج: ۲)، چاپ‌خانه‌ی دارالسلام بغداد، انتشارات سیدیان مهرداد، ۱۳۵۰/۱۹۳۷م.
۱۸. ابن‌مسکویه، ابونعلی‌احمد بن‌محمد بن‌یعقوب، تجارب‌الامم و تعاقب‌الهمم (ج: ۲)، مکتبه‌المثنی بغداد، شرکه‌التمدن الصناعی، بمصر المحمیه، ۱۳۳۳/۱۹۱۵م.
۱۹. فرای، رن، تاریخ ایران، ترجمه‌ی حسن انوشه، انتشارات امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۲.
۲۰. ابن جوزی، ابوالفرج عبدالرحمن بن‌علی بن‌محمد المنظم فی‌تاریخ الامم و الملوک (ج: ۱۴)، به اهتمام محمد عبدالقادر عطا و مصطفی عبدالقادر عطا، دارالکتب العلمیه، بیروت.
۲۱. رودراواری، ظهیرالدین ابوشجاع محمد بن حسین، ذیل تجارب‌الامم، به تصحیح ه. فدافروز، بطنطه بشرکه‌المدن الصناعیه بمصر المحمیه، ۱۳۳۳/۱۹۱۶م.
۲۲. مجهول‌المؤلف، مجمل‌التواریخ و القمصن (تألیف حدود ۵۵۰ق)، به تصحیح و تحشیه ملک‌الشعراى بهار.
۲۳. استیپولر، بار تولد، تاریخ ایران در قرون نخستین اسلامی (ج: ۲)، ترجمه‌ی جواد افلاطونی، انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ چهارم، ۱۳۳۳.
۲۴. حموی، یاقوت، ارشاد‌الاریب الی معرف، الاریب (معجم‌الاریاب) (ج: ۲)، دارالحیاء التراث العربی، بیروت، ۱۳۲۹هـ.ق.
۲۵. ابن فوطی، کمال‌الدین عبدالرزاق بن احمد، تلخیص مجمع‌الاداب فی‌معجم‌الانقلاب (ج: ۱)، به اهتمام دکتر مصطفی جواد، دارالنبی‌الظاهر، دمشق.
۲۶. روحانی، بابا مردوخ، تاریخ مشاهیر کرد (ج: ۳)، انتشارات سروش، ۱۳۷۰.
۲۷. امین، محسن، اعیان‌الشیعه (ج: ۳)، به اهتمام حسن امین، دایره‌المعارف بیروت، ۱۳۰۳/۱۹۸۴م.
۲۸. ابن عماد، ابوالفلاح عبدالحی بن‌عماد الحنبلی، شذرات‌الذهب فی‌اخبار من ذهب (ج: ۲)، المکتبه‌التجاری للطباعة، بیروت [بی‌تا].
۲۹. ایزدینا، حمید، آثار باستانی و تاریخی لرستان، انتشارات آگاه، چاپ دوم، ۱۳۶۳.